گفت‌وگو با همسر شهید محمد هاشمپور دستجردی از شهدای دفاع مقدس

جوان‌های محله پشت سر محمد راهی جبهه شدند

■ اشرف فصیحی دستجردی

شهید محمد هاشمپور دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ در حالی که تنها ۲۵ سال داشت، در عملیات بیت‌المقدس (فتح خرمشهر) به شهادت رسید. او که آن زمان صاحب دو فرزند دختر و پسر خردسال بود، دل از همه تعلقات کند و به همراه برادرش حجت‌الله و چند نفر دیگر از همشهری هایش راهی جبهه‌های جنگ شد. در آن عملیات محمد در کنار چند نفر دیگر از همشهری‌هایش به شهادت رسید و حجت‌الله برادرش به سختی مجروح شد. آن روزها دستجرد هر روز میزبان پیکر شهدایی بود که یکی پس از دیگری از راه می‌رسیدند و شهید محمد هاشمپور یکی از همین دسته‌گل‌ها بود. آنچه در ادامه می‌آید ماحصل گفت‌وگوی ما با شهربانو حسینی دستجردی همسر شهید است.

شغل همسرتان چه بود؟

شغلش نقشه‌کشی قالی‌ها و دستبافی بود. به کارش علاقه خاصی داشت. همسرم نقشه‌کشی قالی را پیش برادرش حسن یاد گرفته بود. حسن هم برای یادگیری به شهرستان نائین رفته بود و آنجا نقشه‌کشی قالی را آموخته بود. محمد در زمینه نقشه‌کشی یک استعداد خاصی داشت و خیلی زود توانست در این کار مهارت پیدا کند. ولی بیشتر تمرکزش روی دار قالی بود. به خانه‌های اهالی روستا یا روستاهای اطراف می‌رفت و دار قالی برپا می‌کرد. شهید در این کار توانست با صداقتی که داشت بین مردم اعتبار پیدا کند و این کار را به عنوان شغل دائمی خودش حفظ کند.

آشنایی شما هم از همین شغل قالیبافی شهید بود؟

نه ایشان پسردایی من بودند و در همسایگی هم زندگی می‌کردیم. دوران پهلوی همسرم به سربازی رفت و او را به کشور عمان اعزام کردند. یک مدتی خانواده‌اش از او بی‌خبر بودند. مثل الان امکانات لازم برای برقراری تماس تلفنی وجود نداشت. همه خانواده خصوصاً پدر و مادرش نگران سلامت محمد بودند. نذر کرده بودند که اگر محمد به سلامت برگردد، من را که از سادات بودم برایش نامزد کنند. به هر حال به لطف خداوند محمد به سلامت از خدمت برگشت و پدر و مادرش همانطور که با خداوند عهد کرده بودند به خواستگاری‌ام آمدند. روز خواستگاری دایی و زن‌دایی‌ام به صورت سنتی به منزل ما آمدند و مرا برای محمد خواستگاری کردند. خانواده ما هم به خاطر اینکه محمد مرد با اخلاقی بود و دوستش داشتند، جواب مثبت دادند. مهریه مبلغ ۲۰ هزار تومان تعیین شد و ما به عقد همدیگر درآمدیم. مدتی بعد هم که ازدواج کردیم.

ثمره وصلتتان چند فرزند بود؟

بچه اولمان را که دوماهه باردار بودم بر اثر حادثه‌ای ناگهانی از دست دادیم. یک سال بعد خداوند دختری به ما عطا کرد که محمد نامش را فاطمه گذاشت. خیلی خوشحال بودیم که خدا فرزندی سالم به ما عطا کرده است. برای همین محمد یک قالی دستبافت برایم هدیه خرید. سه سال بعد هم خدا پسری به ما عطا کرد که اسمش را علی گذاشتیم. علی یکساله بود که پدرش شهید شد.

همسرتان که با قالیبافی امرار معاش می‌کرد، چطور شد که به جبهه رفت؟

همسرم حضور در جبهه را وظیفه شرعی و وطنی خودش می‌دانست. داوطلبانه اعزام گرفت و رفت. محمد مورد اعتماد همه اهالی محل بود. یادم است روزی که قرار شد به جبهه اعزام شود همسایه‌ها می‌گفتند حالا که محمد عازم جبهه شده جوان‌های محل هم دنبالش می‌روند. همینطور هم شد. خیلی از جوان‌های محل برای جبهه ثبت‌نام کردند و راهی شدند. روز اعزام محمد دو فرزندمان فاطمه و علی را بوسید و کمی نگاهشان کرد. بعد از اینکه از زیر قرآن ردش کردم گفت: سادات خانم! احتیاجی نیست به زحمت بیفتی و تا پای اتوبوس بدرقه‌ام کنی. من اصرار داشتم بدرقه‌اش کنم. سر راه یک سر به مغازه‌اش زد و یک نگاه معناداری به وسایل کارش که روی میز چیده شده بود انداخت و دوباره به من گفت: سادات خانم نمی‌خواهد بیایی. برگرد خانه. ولی من دلم راضی نمی‌شد از میانه راه برگردم. دوست داشتم تا پای اتوبوس همراهش باشم و بدرقه‌اش کنم. آن روز خیلی‌ها عازم شدند. بعضی از خانواده‌ها دو تا سه تا برادر با هم داشتند که جبهه می‌رفتند. خیلی جمعیت برای بدرقه عزیزانشان آمده بودند. با سلام و صلوات و بوسیدن قرآن مجید در لابه‌لای دود اسپند و همهمه مردم، رزمندگان سوار اتوبوس شدند و به جبهه رفتند.

همسرتان در کدام عملیات به شهادت رسیدند؟

عملیات الی‌بیت‌المقدس یا همان آزادسازی خرمشهر. ایشان دوازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱ در اولین مراحل عملیات شهید شد. یادم است روز یک‌شنبه بود و در کلاس درس نهضت حاضر بودم که خبر شهادت محمد را به من دادند. آن روز عصر سر کلاس درس بودم که یکی از دختران کم سن و سال محله آمد دم در کلاس و گفت: محمد هم شهید شده و پیکرش را آورده‌اند. ما آن روز عصر قرار بود بعد از کلاس درس به دیدن یکی از خانم‌های همسایه برویم که تازه بچه‌دار شده بود. اما کلاس درس تعطیل شد و همگی رفتیم ببینیم آیا خبر درست است یا خیر و اگر پیکر شهید را آورده‌اند، کجاست. همگی کلاس درس را ترک کردیم و رفتیم پرس و جو کردیم و مطمئن شدیم خبر درست است. من پیگیر شدم ببینم پیکر شهیدمان کجاست. اول پیکر محمد را برده بودند روستای همجوار در حسن‌آباد و بعد آورده بودند امامزاده سلطان ابوسعید. تا قبل از شهید شدن محمد سه نفر از بچه‌های روستا به شهادت رسیده بودند. اولین نفر، شهید حسن احمدی بود که مفقودالاثر شد و پیکرش بازنگشت. دومین نفر شهید علی فصیحی بود که ۷۰ روز بعد از شهادتش پیکرش بازگشت و در امامزاده به خاک سپرده شد. البته شهید مجید رستمی هم بود که بعد از آن دو شهید، اولین شهیدی بود که پیکرش بازگشت و در مصلای روستا به خاک سپرده شد.

پس پیکر همسر شما را کجا به خاک سپردند؟

محمد چهارمین شهید دستجرد بود. چون در امامزاده و مصلی مزار خیلی از اموات بود و جای مناسب برای شهدا کم داشت، تصمیم بر این شد تا شهدا را ببرند نزدیک چشمه روستا که کمی با روستا فاصله داشت به خاک بسپارند. یکی از مردان محله به نام حاج اسماعیل که بعدها فرزندش عبدالحمید حیدری شهید شد، آن موقع امانتدار وصیتنامه‌های رزمندگانی بود که به جبهه اعزام می‌شدند. روز تشییع محمدآقا گفت وصیتنامه شهدایتان دست من است. محمد در وصیتنامه‌اش نوشته بود معلوم نیست چندنفر از رزمندگان دستجرد شهید شوند برای همین خواسته بود در محلی که حالا مزار شهداست به خاک سپرده شود. بنابراین همه به نظر و وصیت شهید احترام گذاشتند. مزار محمد در آن مکان تا یک هفته تنها بود و بعد از یک هفته یکی دیگر از بچه‌های روستا به نام شهید حسن فصیحی فرزند حاج ابراهیم به شهادت رسید و پیکر ایشان را هم بردند و کنار محمد به خاک سپردند. محمدآقا هم مزارش بعد از هفت روز از تنهایی درآمد. آنجا شد محل رفت و آمد ملائکه آسمان و زیارتگاه عشاق و خانواده شهدا و دوستداران شهدا و چون شهید ما اولین شهید آن مکان مقدس بود و نامش محمد بود، آن گلزار معروف شد به بهشت محمد «صل الله علیه و آله وسلم.» حالا بهشت محمد مزار شهدای بسیاری شده است.

> قبل از خاکسپاری شهید، در تابوت را باز کردند و برای بار آخر صورت محمد را دیدم. با لباس پاسداری آرام در تابوتش آرمیده بود. گفتند که با اصابت یک گلوله به بغل سر، نزدیک ابرویش به شهادت رسیده است

آخرین دیدارتان با شهید کی بود؟

قبل از خاکسپاری شهید، در تابوت را باز کردند و برای بار آخر صورت محمد را دیدم. با لباس پاسداری آرام در تابوتش آرمیده بود. گفتند که با اصابت یک گلوله به بغل سر، نزدیک ابرویش به شهادت رسیده است.

همرزمان شهید خاطره‌ای برایتان نقل کرده‌اند؟

خاطرات زیادی نقل شده است. مخصوصاً که هنگام عملیات الی بیت‌المقدس، محمد همراه برادر کوچک‌ترش حجت‌الله و چند نفر دیگر از بسیجی‌های دستجرد در عملیات حضور داشتند. حجت‌الله در آن عملیات مجروح شد و تا زمانی که به خانه رسید خبر شهادت محمد را از او پنهان کرده بودند. حجت‌الله بعدها می‌گفت: در اولین شب از مرحله اول عملیات الی بیت المقدس موفق شدیم دشمن را چند کیلومتر به عقب برانیم. محمد شب عملیات سالم بود و هیچ اتفاقی برایش نیفتاده بود. صبح روز بعد بین من و محمد فاصله افتاد. چند نفر از بسیجی‌های محله از جمله قدیرعلی هاشمپور، اصغر حیدری و حسن خدامی را دیدم. همانجا به من خبر دادند که برادرم محمد در فاصله ۱۰۰متری مجروح شده است. از آنجا که در حال پیشروی بودیم، نمی‌توانستم به عقب برگردم و دنبال محمد بروم. به هر حال وقتی به جاده اهواز-خرمشهر رسیدیم، شروع به ساخت سنگر کردیم. آنجا بود که من با اصابت ترکش خمپاره از ناحیه پا مجروح شدم. من را به بیمارستان صحرایی منتقل کردند. در بیمارستان هم درباره وضعیت محمد پرس و جو کردم اما کسی خبر شهادتش را نداد. بعد از درمان اولیه به بیمارستان اهواز منتقل شدم و یک شب هم بستری بودم. به خاطر شلوغی بیمارستان من همراه مجروحان دیگر با هواپیما به بیمارستانی در تبریز منتقل شدم و بعد از چهار روز بستری ترخیص شدم و همراه چند رزمنده دیگر به تهران آمدیم. از تهران راهی اصفهان شدیم. در مسیر با چند رزمنده دیگر مواجه شدم که خبرهایی درباره مجروحیت محمد داشتند. به هر حال من نگران حالش بودم و زمانی که به مقابل خانه‌مان در دستجرد رسیدم، حجله محمد را دیدم و فهمیدم که به شهادت رسیده است. حتی مراسم سومین روز شهادتش هم برگزار شده بود و شهادتش را از من پنهان کرده بودند.

با گذشت ۳۹ سال از شهادت محمد، هنوز حضورش را احساس می‌کنید؟

خیلی وقت‌ها شده در مشکلات زندگی حضور شهید را حس می‌کنم. اینکه عده‌ای خواب‌های صادقه از شهدا می‌بینند برایم اتفاق نیفتاده و توفیق نداشتم شهید به خوابم بیاید. فقط خیلی وقت‌ها حس می‌کنم کنار من و دو فرزندم حضور دارد و حواسش به ما هست. مراقب ما هست و دعایمان می‌کند تا بتوانیم سختی‌ها را پشت سر بگذاریم.

نگاه

مروری بر شرایط جبهه‌ها در مهرماه پرحادثه ۱۳۵۹

تجربیاتی گرانبها در روزهای تلخ جنگ

■ غلامحسین بهبودی

شهید مجید پازوکی از رزمندگان دوران دفاع مقدس لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) بود که پس از پایان جنگ در غالب یک نیروی تفحص در مناطق عملیاتی دفاع مقدس ماند و عاقبت در هفدهم مهرماه ۱۳۸۰ بر اثر انفجار مین برجای مانده از دوران جنگ تحمیلی به شهادت رسید. متن زیر خاطراتی از این شهید از زبان همرزمش سید احمد میرطاهری است که پیش رو دارید.

۴۱ سال پیش در چنین روزهایی (از اواسط مهرماه ۵۹ به بعد) عراق که از پیشروی عمقی منع شده بود، سعی کرد برعرض متصرفاتش بیفزاید و کارهای نیمه‌تمامی را که در روزهای اول جنگ به سرعت از کنار آنها گذشته بود، تمام کند. به عنوان مثال آنها در پایان هفته اول جنگ از سوسنگرد گذشتند و خود را به شمال اهواز رساندند، اما عملیات غیور اصلی در پایان دهه اول مهر ۵۹، آنها را مجدداً تا مرز چزابه فراری داد. با شهادت غیور اصلی در فردای روز این عملیات (۱۱ مهرماه)، نیروی عمده‌ای در مرز قرار نگرفت و عراق از نیمه مهرماه دوباره به قصد تصرف سوسنگرد و آمدن به سمت اهواز خیز برداشت. همین موضوع عدم تأمین مرز پس از عملیات غیور اصلی، تجربه‌ای گرانبها بود که با تلخی یورش مجدد دشمن به دست آمد.

در نواحی جنوبی‌تر، بعثی‌ها با گذشتن از مرز شلمچه، خود را به پل نو رساندند و سپس با عبور از آن، به سمت خرمشهر حرکت کردند. اما در آن زمان جوان‌های آبادانی مرتباً به خرمشهر می‌رفتند و کار تصرف این شهر را برای دشمن سخت کرده بودند. لذا بعثی‌ها در حالتی سردرگم نیم‌نگاهی به آبادان داشتند و نیم‌نگاهی به خرمشهر. اما از اواسط مهرماه سعی کردند با تمرکز روی خرمشهر، یکی از دو کار نیمه‌تمام خود در جبهه جنوبی را زودتر به اتمام برسانند.

در روزشمار دفاع مقدس می‌خوانیم که ۱۹ مهرماه ۵۹، دشمن بعثی جاده اهواز - آبادان را سد کرد و نشان داد که می‌خواهد به سمت آبادان برود. این کار دشمن یک بار روانی را به رزمندگان آبادانی وارد کرد و باعث شد تا نبرد خرمشهر از وجود این رزمنده‌ها خالی بشود. به این ترتیب کار خرمشهر به وخامت گرایید.

شاید اگر رزمندگان اسیر بار روانی قطع جاده آبادان - اهواز نمی‌شدند و همچنان در خرمشهر حضور پرتعدادتری پیدا می‌کردند، اوضاع این شهر در روزهای بعدی وخیم‌تر نمی‌شد.

یک نکته که شاید در مرور وقایع تلخ اولین ماه جنگ مغفول مانده باشد، تجربیاتی است که جبهه خودی در برخورد با ارتش کلاسیک دشمن کسب می‌کرد و رفته رفته درمی‌یافت چگونه باید با چنین دشمنی رو به رو شد.

یکی از رزمنده‌ها در این خصوص می‌گوید: «از نظر من مشکل عمده ما در اولین روزها و هفته‌های جنگ، نگاه منطقه‌ای به موضوع دفاع بود. یعنی خیلی از ما فکر می‌کردیم همین که از سنگر یا خط و نهایتا از شهر خودمان دفاع می‌کنیم، همه کارها را انجام داده‌ایم و دیگر نباید کار دیگری انجام بدهیم. مثلاً کسی که از سوسنگرد دفاع می‌کرد، فکرش این بود که نهایتاً دشمن را از دروازه‌های شهرش فراری بدهد. دیگر به این فکر نمی‌کرد که خودش باید از فردا کجا پدافند کند و چطور رفتار کند که دشمن دوباره به شهر نزدیک نشود.»

کم‌تجربگی رزمنده‌ها یکی از بزرگ‌ترین کاستی‌هایی بود که آن روزها جبهه خودی را رنج می‌داد. وقتی بچه‌های آبادان روی شهر خودشان تمرکز کردند، خرمشهر از دست رفت و کمی بعد نیز محاصره آبادان کامل شد.

آن روزها کمتر کسی بود که به فردای روز عملیات فکر کند. اما رفته رفته رزمنده‌ها به چنان قابلیتی دست پیدا کردند که فرماندهان جوان عملیاتی در بازه زمانی چند ماهه نظیر کربلای ۵ را طرح‌ریزی کنند.

> یک نکته‌ای که شاید در مرور وقایع تلخ اولین ماه جنگ مغفول مانده باشد، تجربیاتی است که جبهه خودی در برخورد با ارتش کلاسیک دشمن کسب می‌کرد و رفته رفته درمی‌یافت چگونه باید با چنین دشمن قداری رو به رو شد

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۱۹

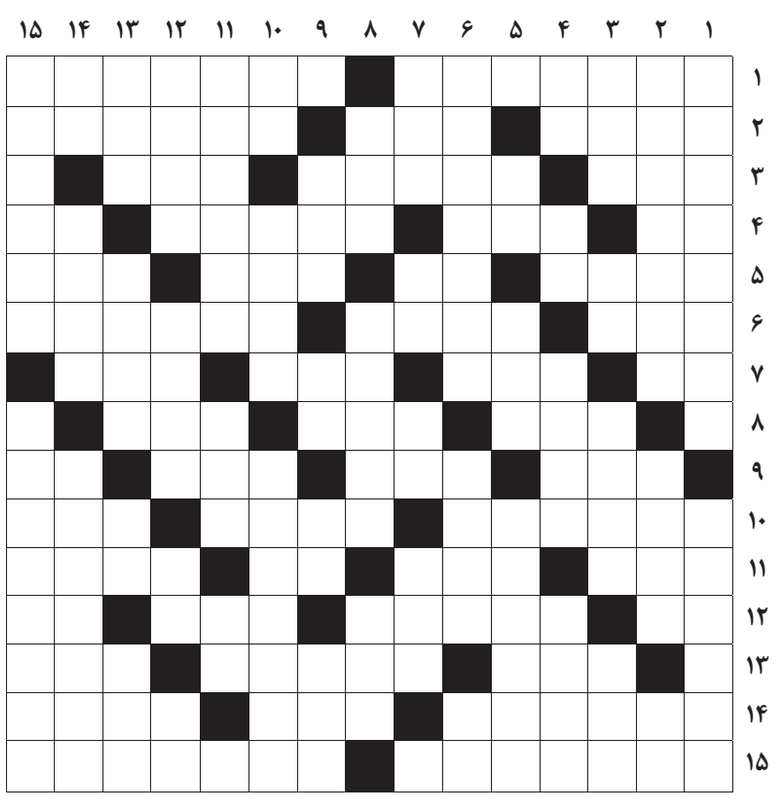

از راست به چپ

■ ۱- پنجمین حرف الفبای یونانی- از مباحث دانش ریاضی ■ ۲- خط تلفن- کلمه سؤالی- سلاح گرم کوچک دستی ■ ۳- موسیقی کودکان- پیش کسی رفتن برای دیداری کوتاه- واحد اندازه‌گیری ■ ۴- آش- از برج‌های فلکی- گلگون و سرخ‌رنگ- راز ■ ۵- ترس از عظمت خداوند- خاموش فرنگی- آتش- سه پنجم تالاب ■ ۶- وسیله صید ماهی- کرم کدو- تکاور ■ ۷- نام قدیم یزد- وحشت- خاطر- اصل و نسب ■ ۸- از اقوام باستانی- نفت تصفیه نشده- غنچه گل ■ ۹- ضربه فوتبالی- شهر آرزو- بدبو- از ویتامین‌ها ■ ۱۰- از نعمت‌های پنهان الهی- قطعهٔ موسیقی برای سه نوازنده- مُهرِ نامه ■ ۱۱- هر یک از آلات موسیقی- ماده بیهوشی- نیزه کوتاه- ارهٔ درودگری ■ ۱۲- تپه و پشته- نوعی خط خوشنویسی- قیم- مایه حیات ■ ۱۳- اجداد- شاخه‌ای از فرقه اسماعیلیه- سرشب ■ ۱۴- داروی شفابخش زخم و پادزهر نیش مار و عقرب- گوارا- پدر اختراع ■ ۱۵- چوب‌پنبه صنعتی- تضمین و ضمانت

از بالا به پایین

■ ۱- به طور تصادفی و اتفاقی- دمدمی‌مزاج ■ ۲- چتر نجات- نوعی دوخت خیاطی- نور اندک ■ ۳- شمشیر- مساوی- نغمه- مهد المپیک ■ ۴- پول ژاپن- هواپیمای سریع- مادر امام رضا- گل خیری ■ ۵- آب بند- نرم و شکننده- دروازه‌بان تیم ملی برزیل در جام جهانی ۱۹۹۴ ■ ۶- اختلاف و مغایرت- فناوری اطلاعات- تهوع ■ ۷- همچنین- قیمت بازاری- پای حریف در کشتی- موشکِ ایرانیِ کوتاه برد ■ ۸- ابوالبشر- هر استان خودمختار امریکایی- بله نجار ■ ۹- برکت سفره- مخفف هستم- در قدیم همه راه‌ها به آن ختم می‌شد ■ ۱۰- گشت میان‌تهی- بازار بی‌رونق- پایتخت کشور قبرس ■ ۱۱- قشر خارجی پوست- خالکوبی- قدم یک‌پا ■ ۱۲- رشته کوهی در امریکا- دشتی در شیراز- تکرار حرف آخر- رمق آخر ■ ۱۳- شهر شیشه‌گران آلمان- پول قزاقستان- آب آذری- سلاح کاشتنی ■ ۱۴- چت وارونه- بی غل و غش- عواطف و هیجانات ■ ۱۵- دریاچه‌ای در استان فارس- نوعی نمایش ایرانی همراه با ساز و آواز

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۳		۵			
			۸			۵		۴
	۷	۱						
۸							۲	
۳	۲	۷				۹		
				۶			۸	
	۱	۸				۶		
		۵				۱		۷
			۴		۳			

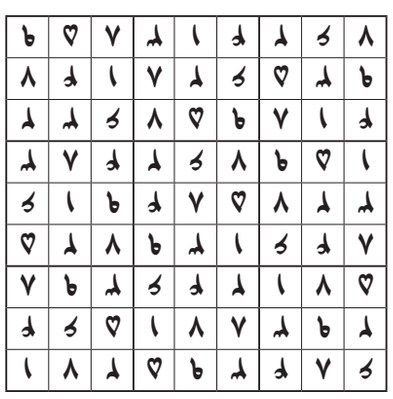

جدول کلمات متقاطع
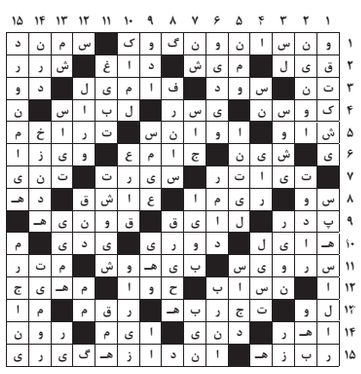
پاسخ جدول شماره ۶۳۱۸